

# بررسی اسطوره گیاه

با

## محوریت تاریخ بلعمی

دکتر سعید خیرخواه برزکی\*

مهدی واحدیان\*\*

### چکیده

هرکجا تاریخ وجود دارد اساطیر نیز پیرامون آن حلقه زده‌اند. یکی از مهمترین مراکز حضور اساطیر داستان‌ها و روایات دینی است. کتاب ارزشمند تاریخ بلعمی که به نقل داستان‌های دینی پرداخته است نیز مملو از داستان‌هایی است که شاخ و برگ‌های آنها را اساطیر تشکیل می‌دهند.

در تاریخ بلعمی باورهای اساطیری گوناگونی وجود دارد که مقاله حاضر از بین آن همه، به بررسی باورهای مربوط به گیاه در این کتاب پرداخته است. گیاهان که به دلایل مختلف خاصیت جذب اساطیر را داشته‌اند در داستان‌های مختلف و با شکل‌های مختلف در تاریخ بلعمی نقش خود را نشان می‌دهند که در نوشته حاضر به آن خواهیم پرداخت. نوشته حاضر می‌کوشد تا با تطبیق و تحلیل داستان‌های تاریخ بلعمی نشان دهد کتاب تاریخ بلعمی پیش از آنکه یک منبع تاریخی باشد، یک منبع ارزشمند اساطیری است.

### واژه‌های کلیدی

تاریخ بلعمی، اسطوره، گیاه، تقدس

---

\* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کاشان، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، کاشان.

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان.

«اسطوره (myth) داستان‌های کهنی است که زمانی در نزد اقوام باستانی حقیقت تلقی می‌شده است اما امروزه جنبه افسانه‌یی یافته و کسی بدان‌ها باور ندارد. چنان‌که این معنا، از خود لغت اسطوره که با history و story یکی است بر می‌آید. اسطوره زمانی تاریخ (هیستوری) بوده است و امروزه، جنبه داستانی (استوری) یافته است». (شمیسا، 1388: 269) تعاریف مختلف دیگری نیز از اسطوره شده است. شاید بتوان گفت اسطوره‌ها داستان‌های ساخته ذهن بشرند که برگرفته از فطرت و ضمیر انسان و جهان هستند. داستان‌هایی که اگر چه جنبه اتفاقی و بیرونی ندارند اما همواره لایه درونی اتفاقات دنیای خارج هستند.

انسان از آغاز خلقت، بنا بر خصلت اندیشه‌ورز و کنجکاوانه خویش، تمامی نیازها، باورها، تناسبات اجتماعی، معیشتی و غیره خویش را همواره بر بستر طبیعت آزموده و برای تمام آمال و افکار خویش مشابه یا ماب‌ازایی طبیعی جستجو کرده است. به عبارت روشن‌تر طبیعت و جهان صامت از کوه و دشت و بیابان و دریا و حتی جانوران و گیاهان طرف سخن و اندیشه انسان‌های اولیه بوده است و بشر با تمام توجه، وجود متفکر و اندیشه‌ورز خویش را در آینه طبیعت به تماشا نشسته است. بنابراین برای تمام موجودات اعم از جمادات و گیاهان و جانوران خصلتی انسانی و شعورمند قائل شده است. با کوه، سنگ و گیاه سخن گفته است و پاسخ‌های مناسب شنیده است. جالب‌تر اینجاست که این گفتگو هیچ‌گاه یک سویه و تزریقی و تلقینی نبوده است، بلکه به تدریج انسان به این باور رسیده است که طبیعت هم شعور دارد و می‌تواند در بسیاری از مسائل خاص زندگی و حیات اجتماعی یار و یاور انسان باشد. به تعبیر دیگر روزگاری انسان خود را در آینه طبیعت به تماشا نشسته است و آن‌گاه بلافاصله به صورت عبادت و تسلیم خاص، در بیشتر موارد تابع طبیعت شده است. همان ویژگی‌هایی که در عبادت‌های باستانی برابر خورشید، درخت، آب و جانداران صورت می‌گیرد. با این تفسیر می‌توان به این باور رسید که بت‌پرستی آدمیان در طول روزگاران کهن و پیش از پیدایی ادیان ریشه در چنین کارکردهایی داشته است و در حقیقت بت‌پرستی انسان نوعی خویشتن پرستی و نوعی خداجویی (از نوع نادرست و غلط) و خودجویی فطری بشر است. پس می‌توان انسان بت‌پرست یا طبیعت‌گرا را هم خداجو و موحد دانست. جالب‌تر آن‌که تمامی ادیان و آیین‌های وحیانی و غیر وحیانی هم در جهان - سوای باورهای دینی خاص و اعتقادات مؤمنان - باز بر بستر همین اساطیر استوار است و لااقل مناسک و مراسم مربوط به ادیان همگی بر اساس کارکردهای اساطیری و الگوهای کهن شکل گرفته‌اند و در تمام تاریخ جهان همین‌گونه بوده است و بنابراین خصلت بشری مشابه هم‌دیگر هستند.

نکته بسیار مهمی که باید به آن توجه شود این است که اسطوره‌ها ساخته و پرداخته جهل آدمی نبوده‌اند. بلکه انسان اولیه در همه رویدادهای پیرامون خود یک جنبه مینوی و ماورایی را در کنار جنبه طبیعی در نظر می‌گرفته است. برای مثال انسان اولیه خشکسالی را بی‌دلیل نمی‌دانسته است. در ذهن او این گناه و قربانی ندادن برای خدایان بود که باعث ضعف خدایان و قدرت گرفتن دیوان می‌شد که منجر به مسدود شدن راه‌های جاری شدن آب می‌شد. از این روی می‌توان گفت اسطوره‌ها تاریخ متافیزیکی زندگی بشرند. البته اسطوره‌ها انواع گوناگونی دارند و شاید نتوان همه آنها را در این تعریف جای داد. آنچه درباره اسطوره مشخص است این است که اسطوره‌ها با افسانه و خرافات تفاوت جدی دارند. شاید قبل از اینکه ادیان الهی شکل بگیرند این اسطوره‌ها بودند که به زندگی بشر نظم و هدف می‌دادند. اساطیر، انسان و جهان را هدفمند معرفی می‌کردند و برای زندگی بشر خط و مشی‌هایی تعیین می‌کردند. اسطوره‌های مربوط به خیر و شر این نکته را به ما گوش‌زد می‌کنند که خیر و شر همیشه در نزاع و جدال‌اند و این نزاع‌ها با برتری خیر به پایان می‌رسد. این نگرش انسان را از پوچی نجات می‌دهد. به انسان انگیزه می‌دهد تا در راه خیر و مسیر ایزدی گام بردارد و با اهریمن بیرون و درون خویش نبرد کند. و نیز باعث می‌شد تا انسان بداند که در نبرد

با اهریمن تنها نیست و با قربانی و عبادت پشتیبانی نیروهای ایزدی را با خویش همراه خواهد کرد. این باور که روان انسان ذاتاً اسطوره‌ساز و اسطوره‌گر است، حقیقتی است که باید به آن توجه داشت. (ارشاد، 1386: 75) همواره انسان‌ها دوست دارند خود را متصل به نیروهای ماورایی بدانند و این اتصال باعث تقویت روحیه آنها می‌شود. اسطوره‌ها می‌کشند تا همه آنچه در زندگی به صورت آیین و اعتقاد وجود دارد را به یک آیین و عمل ایزدی متصل کنند و آن را ارزشمند جلوه دهند و این خود نشان دهنده اهمیت ارزش‌های معنوی در نظر انسان‌های نخستین است.

کوتاه سخن آنکه آنچه امروز به عنوان تاریخ در دست داریم اتفاقاتی محض و وقایعی خالی از نگرش‌های اساطیری نیستند. در هر واقعه نیرویی ماورایی ذهن بشر را به تحلیل جنبه‌های ماورایی آن سوق می‌دهد که آن را از حالت عادی و تاریخی خارج می‌کند. تاریخ بلعمی دلیلی است که عقیده ما را تقویت می‌کند. ما نیز بنا بر این کارکردها، توانسته‌ایم نتیجه بگیریم که در کنار باورهای عمیق دینی و مذهبی و اعتقاد به وحی می‌توانیم به این باور برسیم که مراسم و مناسک دینی و معجزات و کرامات اولیا و بزرگان دین و گزارش‌های داستانی در متون دینی به هر حال قابل تطبیق با کارکردها و الگوهای اساطیری هستند و از آنجا که پیام‌های الهی و گزارش‌های وحیانی هم برای آدمیان ارسال شده است نمی‌تواند به دور و جدا از این کارکردهای اساطیری باشد. پس اگر در بسیاری موارد داستان‌های مربوط به پیامبران را با الگوهای اساطیری تطبیق داده‌ایم نه تنها خدشه‌ای به ایمان مومنان وارد نمی‌آید، بلکه در تثبیت باورهای دینی هم مؤثر است و نشان می‌دهد که خداوند بر اساس فطرت و خصلت انسانی بشر و بر اساس فهم و شعورشان آیات خویش را ارسال می‌کند تا، همه‌فهم و مؤثر باشند و در دوران زندگی برای راهنمایی انسان به کار آید.

در این گزارش تحقیقی و اساطیری هدف ما این است که نشان دهیم برای همه گزارش‌های تاریخی و دینی همواره بستر اساطیر و باورهای کهن آماده است تا تاریخ‌های حقیقی و باورهای واقعی را در زمینه و بستر خود رشد دهد و قابل حل و هضم سازد. به عنوان مثال داستان‌های یوسف، جرجیس، ابراهیم و غیره همگی به نوعی قابل تطبیق با اسطوره‌های مربوط به گیاه هستند.

## ارزش اساطیری گیاه

از اصلی‌ترین مضامین و درون‌مایه‌های اساطیری ایده‌های مربوط به گیاهان می‌باشد. «برای انسان ابتدایی واقعاً، ادامه حیات یعنی وجود غذا و وجود خوراک و وحشت، از نداشتن غذای کافی، شاید واقعاً بزرگ‌ترین مسئله است برای آن‌ها. بزرگ‌ترین بیم یک انسان ابتدایی این است که گرسنه بماند». (بهار، مهرداد، 1381: 294) این احتمال وجود دارد که ارزش و اهمیت اسطوره‌های مربوط به گیاه به دلیل ارزش و اهمیت کشاورزی بوده باشد. زیرا گیاه اولین بخش از نیاز انسان برای تأمین غذا بوده است. انسان اولیه گیاه‌خوار بوده است به همین دلیل در اسطوره‌های ابتدایی گیاهان ارزش و اهمیت ویژه‌ای داشته‌اند. در بندهش آمده است: «مشی و مشیانه، هنگامی که از زمین بر رستند، نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر و سپس گوشت خوردند». (فربغ دادگی، بندهش، 1380: 145) با روی آوردن بشر به دامداری اهمیت گیاه از بین نرفت. زیرا رشد خوب و پرورش آن نیز وابسته به رویش خوب گیاه و وجود مراتع سرسبز بود. در بندهش آمده: «گیاه را آفرید برای یاری گوسپند سودمند». (همان: 39)

البته تقدس درختان تنها از جهت باروری و تأمین غذای بشر نیست زیرا سرو که در اساطیر نماد تقدس و آزادگی است میوه‌ای ندارد. این نکته نشان می‌دهد که نوعی تقدس دیگر نیز برای درخت در نظر گرفته می‌شده است. تقدس درخت خرما نیز نه فقط از جهت باروری که نیز به دلیل تفکیک جنسیتی این درخت بوده است. «مردمان باستان تفاوت بین درخت خرما نر و ماده را می‌دانستند و آن‌ها را به‌طور مصنوعی با تکان دادن گرده درخت نر بر روی گل‌های درخت ماده بارور می‌کردند». (فریزر،

1383:156) این تفاوت جنسیت درختان باعث می‌شد انسان درخت را نیز مثل خودش دارای روح و حیات تصور کند. این نگرش نه از جهت تشخیص و جاندارانگاری همه‌چیز در نظر انسان اولیه که از باب اهمیت ویژه درخت در نظر انسان ابتدایی بوده است. انواع مختلف درختان (چنار با پوست سفید و برگ‌های شبیه دست انسان، سرو با سرسبزی و شکل خاص و متقارنش که شبیه به شعله آتش نیز می‌باشد و نخل که به دو شکل درخت نر و ماده وجود دارد) باور مقدس بودن درخت را تقویت می‌کردند. انجام مراسم‌ها در زیر درخت یا دخیل بستن به آن و طلب رفع حاجات از درختان نشانگر جایگاه ویژه درخت در زندگی بشر باستانی است. سرو کاشمر<sup>1</sup> نیز که کاشت آن را منسوب به زردشت می‌دانند نشانگر اهمیت درخت در دین زردشت می‌باشد.

در میان مسلمانان به خصوص ایرانیان نیز اهمیت ویژه گیاهان در مکان‌های مذهبی به چشم می‌خورد. «نقش‌های درون مسجد و قالی‌های ایران تمام با جهان نباتی مربوط است... قسمت میانی قالی که ترنج نام دارد، نماد دریاچه‌هایی است که در باغ-هاست و آبگیرهایی را که در این باغ‌ها می‌ساختند نشان می‌دهد». (بهار، مهرداد، 1381:278)

درختان یکی از بارزترین نمونه‌های مرگ و حیات مجددند. این حقیقت نیز باعث می‌شد تا در ذهن انسان ابتدایی نوعی روان و روح مقدس برای درخت در نظر گرفته شود و شاید نیز شباهت‌های خاصی که بین برخی گیاهان از جمله مردم‌گیاه (مهرگیاه) و نخل و چنار با انسان وجود دارد انسان نخستین را متوجه این باور کرده است که اجداد اولیه انسان و گیاه یکی بوده است. این اعتقاد در ترسیم شجره‌نامه‌ها نیز به چشم می‌خورد. دودمان آدمی مانند درختی رشد می‌کند و شاخه می‌دهد و فرزند، میوه زندگی انسان است. دانه گیاه نیز به مثابه نطفه آدمی است که می‌روید و نسل گیاه را بقا می‌بخشد. تاثیر گیاه و محصولات کشاورزی در زندگی و افکار بشر آنقدر شگرف و اساسی بوده است که داستان‌ها و اساطیر و روش زیستن انسان را تعیین می‌کرده است. کتاب ارزشمند اسطوره تا تاریخ مباحثی را مطرح می‌کند که اهمیت شیوه آبیاری در زندگی بشر را نشان می‌دهد. در بررسی شیوه تولید آسیایی و تاثیر آن بر تاریخ ایران باستان اهمیت کشاورزی تا آن پایه مهم به شمار می‌رود که انگلس<sup>2</sup> می‌نویسد: «پایه همه پدیده‌ها در شرق - عثمانی، ایران و هند - عدم مالکیت خصوصی بر زمین است». (بهار، 1381: ص 50) در تاریخ بلعمی اولین اسطوره درباره گیاه، مرگ گیومرث و رویش مشی و مشیانه از اوست.

## مشی و مشیانه

اولین و قدیمی‌ترین اسطوره درباره آفرینش انسان، آفرینش انسان از گیاه است.<sup>3</sup> اسطوره مشی و مشیانه نشان می‌دهد در ذهن انسان باستان درختان و گیاهان نیاکان اسطوره‌ای بشر بوده‌اند (کوپر، 1379:318) و زندگی گیاهان و انسان آمیختگی خاصی داشته است. این عقیده منجر به شکل‌گیری اسطوره مشی و مشیانه گردیده و این باور اساطیری در تاریخ بلعمی نیز راه یافته است.

1- سرو کاشمر: در سنت مزدیسنان هست که زردشت دو شاخه سرو از بهشت آورد و با دست خویش یکی را در قریه کاشمر (کاشمر) و دیگری را در دیه فریومد (فارمد، فرومد) کاشت (باحقی، 1375:248).

2- فریدریش انگلس (زاده 28 نوامبر 1820 - درگذشته 5 اوت 1895 در لندن) فیلسوف و انقلابی کمونیست آلمانی و نزدیک‌ترین همکار کارل مارکس بود که به همراه او «مانیفست کمونیست» و آثار تئوریک دیگری را نوشت (نقل از پایگاه اینترنتی ویکی‌پدیا).

1- مولوی درباره آفرینش انسان از گیاه می‌گوید: از جمادی مُردم و نامی شدم / وز نما مُردم به حیوان سر زدم / مُردم از حیوانی و آدم شدم / پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم (مولوی، 1386:508).

«پس او را گر شاه خواندندی که جهان بیران بود و او اندر شکاف کوه بودی تنها و مردم با وی نبودی و معنی گر کوه باشد و او را پادشاه کوه خوانند و سی سال تنها بزیست بی کس، پس بمرد و آن آب<sup>4</sup> که از پشت وی بیامد اندر شکاف زمین شد و چهل سال اندر زمین بود و از پس چهل سال دو بن پیکر از زمین برآمد. پس دو درخت گشتند یکی نر و دیگر ماده... و از ایشان دو فرزند آمد مشی و مشیانه» (بلعمی، 1386: 87)

اسطوره آفرینش انسان از گیاه، در روایات اسلامی نیامده و در روایات اسلامی آفرینش انسان از گل است. باور اساطیری آفرینش انسان از گیاه، اشکال مختلف و متعددی دارد که در ادامه از منابع مختلف ذکر می‌شود.

«مشی و مشیانه که در کتب مختلف به صورتهای گوناگون مشیک و مشیانگ، مهلا و مهلیانه، ملهی و ملهپانه، ماری و ماریانه، مرد و مردانه، مش و ماشان و... آمده است عبارت است از نخستین جفت بشر. در روایات اساطیری ایران از نطفه کیومرث مشی و مشیانه به صورت گیاه ریواس پدید آمدند» (یاحقی، 1375: 393)

«مهرگیاه گیاهی است شبیه دو انسان به هم پیچیده که در سرزمین چین به صورت نگونسار می‌روید چنانکه ریشه آن به منزله موی سر اوست. در افسانه‌هاست که گیاه مزبور از منی مردی که بی‌گناه کشته شده به وجود آمده است» (یاحقی، 1375: 408) هم‌چنین در اساطیر هند چنین آمده است: «یمه<sup>5</sup> و خواهر همزاد اویمی نخستین زن و مرد جهان بودند» (دادور، 1385: 33) «(یم) در اوستا جفتی به نام (ییم) یا (ییمگ) دارد که در حکم نخستین زوج بشر به شمار می‌رود و ظاهراً، از لحاظ ریشه داستان و افسانه، با مشی و مشیانه، نزدیک و یکسان است» (یاحقی، 1375: 165)

در بندهش نیز چنین آمده است که در مرگ کیومرث تخمه کیومرث به زمین رفت و چهل سال توسط نور خورشید پالوده شد. «با به سر رسیدن چهل سال، ریواس تنی یک ستون، پانزده برگ، مهلی و مهلیانه از زمین رستند. درست بدان‌گونه که ایشان را دست برگوش باز ایستد، یکی به دیگری پیوسته، هم بالا و هم دیسه بودند. میان هر دو ایشان فرّه برآمد. آن گونه هر سه هم بالا بودند که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده<sup>6</sup> و کدام آن فرّه هر مزد آفریده بود که با ایشان است، که فرّه‌ای است که مردمان بدان آفریده شدند... سپس هر دو از گیاه پیکری به مردم پیکری گشتند و آن فرّه به مینوی در ایشان شد که روان است» (فرنبرخ‌دادگی، بندهش، 1380: 81) بلعمی مشی و مشیانه را فرزندان دو بن پیکری که از آب پشت آدم (کیومرث) از زمین رویدند دانسته و می‌گوید: «اسلامیان آن را آدم و حوا خوانند» (بلعمی، 1386: 88) که بحث اساطیری را با داستان دینی آفرینش تلفیق کرده است.

## گندم

موضوع دیگری که در تاریخ بلعمی بارها با آن برخورد می‌کنیم اهمیت گندم است. گندم از آنجا که اصلی‌ترین محصول کشاورزی بوده است و به تبع آن اصلی‌ترین بخش از غذای روزانه را تأمین می‌کرده از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اغلب

---

1- با استناد به نقل خود بلعمی که در همین متن آمده مرد نماد کوه است. آبی که از کوه به زمین می‌رود باعث رویش و آفرینش می‌شود. هم‌چنین نمادی است از آسمان و باران. آسمان پدر است و زمین مادر نطفه کیومرث (پدر) در زهدان مادر (زمین) مایه آفرینش می‌شود. در اینجا آفرینش گیاه از آب انجام می‌شود اما در اساطیر همه گیاهان از درختی که در دریای گیاهانی رویده است و به درخت همه تخم معروف است به وجود می‌آیند (هینلز، 1388: 30).

2- یمه همان جم است که امروزه جمشید تلفظ می‌شود (رضی، 1381، ج 5: 2533).

1- موجودی که نر و مادگی در آن آمیخته باشد در اساطیر هند نیز به چشم می‌خورد. شیوا هم زن است و هم مرد.. (ارشاد، 1386: 60) این نگارنده بر این است که کیومرث به معنی زن مرد است و در مقاله دیگری که اخیراً به همین قلم به اتمام رسیده و به زودی به چاپ خواهد رسید به طور مفصل به آن پرداخته است.

مفسران اسلامی از جمله بلعمی میوه درخت ممنوعه را گندم می‌دانند. «البته در تفاسیر اسلامی، که سرگذشت آدم با شاخ و برگ بسیار آمده درخت ممنوعه را گاه سیب، گاه گندم، گاه انجیر و زمانی کافور، و در مواردی هم درخت علم و معرفت معرفی کرده‌اند. اما بیشتر، مفسران درختی را که آدم در بهشت از خوردنش منع شده بود «گندم» دانسته‌اند، که وقتی ابلیس به حيله در بهشت راه یافت آن را درخت خلد معرفی کرد». (یاحقی، 1375: 414) این طور که مشخص است گندم و جو اصلی‌ترین محصول کشاورزی در ایران بوده است و غذای اغلب مردم از طریق گندم و جو تأمین می‌شده است. «جو و گندم که از محصولات بومی ایران است و هنوز هم به طور دیمی در ایران می‌روید از جمله چیزهایی بود که از ایران به مصر و اروپا می‌رفت» (رضی، 1382: 34) و این ارزش گندم در اساطیر نیز تاثیر خود را گذاشته است. این خود نشانگر غلبه دغدغه‌های ذهنی بشر بر اساطیر و داستان‌ها است. زیرا در مناطق دیگر که زمین‌های مسطح و وسیع جهت کشت گندم وجود ندارد و تأمین غذا بیشتر وابسته به درخت است سیب میوه ممنوعه به شمار می‌رفته است. به هر روی ارزش گندم نه فقط تاثیر خود را بر روایات اسلامی گذاشته است بلکه در ایران باستان نیز این ارزش به خوبی به چشم می‌خورد.

در اوستا آمده است: «ای دادار جهان آستومند! ای آشون! کدام است خوراکی که دین مزدا را سیر کند؟

اهوره مزدا پاسخ داد: ای سپیتمان! زرتشت! کشت گندم است دیگر باره و دیگر باره.

کسی که غله بکارد، آشه<sup>10</sup> می‌کارد. او دین مزدا را برتر و برتر می‌رویاند؛ او دین مزدا را چندان نیرومند می‌کند که با صد

نیایش توان کرد؛ که با هزار نیاز توان کرد؛ که با ده‌هزار پیشکشی توان کرد». (اوستا، دوستخواه، 1382: 682)

«در نگرش اساطیری خوشه‌های طلایی غله، فرزندان وصلت خورشید درخشان و زمین باکره هستند». (کوپر، 1379: 269)

خوشه‌ها یا بافته‌های ذرت و گندم نماد باروری زمین نیز می‌باشند. توزین غله مظهر پرباری و فراوانی است. شاید بتوان گفت رویش سریع گندم و فراوانی آن باعث تنیده شدن اساطیر فراوانی پیرامون آن شده است. چنان که این رویش سریع چندین بار در تاریخ بلعمی نیز آمده است. «بین برخی اقوام، بویژه مصریان مراسم رشد تصنعی گندم برگزار می‌شده است» (همان: 269) و آن را نماد حیات مجدد می‌دانسته‌اند. در تاریخ بلعمی گندم از بهشت و توسط جبرئیل برای آدم فرستاده می‌شود.

«آدم آن را بکشت و هم اندر روز بررُست و آدم آن گندم بخورد تا جان با وی بماند. پس جبرئیل علیه السلام او را بیاموخت تا آسیاب‌ها نهاد به زیر آن کوه اندر و بفرمودش که آن گندم آس‌کن، چون آرد کرد فرمودش که خمیر کن و چاهی گُن و آتش اندر وی افکن و خمیر اندر آن چاه افکن تا بپزد، آن وقت بخور». (بلعمی، 1386: 139) در جایی دیگر جادوگری برای نابودی جرجیس نبی آوردند «لختی گندم خواست در زمین ریخت هم در ساعت سبز شد و زرد شد و پدروید و پاک کرد و آس کرد و پختند و خوردند». (همان: 762) شاید سبزه عید در ایران نیز نمادی از همین رویش و حیات مجدد و به نوعی نیز تحریک طبیعت به رویش سریع بوده است. سبزه که در کوزه (نماد مرگ) می‌کاشتند و سبز می‌شد، نشانه آفرینش مجدد بود. «بدین ترتیب رسم سبزه رویاندن ایرانیان در ایام نوروز در نظام کلی باورهای ایرانی مربوط به آفرینش و رستاخیز، که چنین رسمی را مفروض انگاشته و توجیه می‌کند جای دارد». (الیاده، 1378: 77)

1- آستومند: جهان مادی، گیتی، جهانی که اهورامزدا در آغاز سه‌هزاره دوم آفرینش، آفرید و در آن به مینوها تن بخشید (اوستا، دوستخواه: 914).

2- آشون: (Ashvan) به معنی پیرو آشه، دیندار. آشون صفت است به معنی پیرو راستی، دیندار و پرهیزگار در برابر صفت ذرُوت یا ذرُگوت؛ Dravant/dergant به معنی کافر، بددین، پیرو دروغ و آیین نادرست (رضی، 1381، ج 1: 323).

3- سپیتمان: Septiman نام خانوادگی زردشت است، نامی که در گائها بارها تکرار شده و دنبال نام زردشت آمده است. جزء نخست ترکیب سپیته همان است که امروز سپید می‌گوییم و به نظر می‌رسد که این نام به معنی از «نژاد سپید» یا از «خاندان سپید» بوده باشد (رضی، 1381، ج 3: 1387).

4- آشه: Asha به معنی درستی، راستی، پاکی و حقیقت است. آشه راه دین و راه رستگاری است (رضی، 1381، ج 1: 323).

همان طور که گفته شد بلعمی میوه ممنوعه را گندم می‌داند و می‌نویسد: «خدای عزوجل نخواست که او بمیرد و از آن درخت که او به بهشت اندر، خدای را به سبب آن عاصی شد، یک صره گندم به دست جبرئیل علیه السلام به او فرستاد و گفت: خورد تو و از آن تو همه از این باشد». (بلعمی، 1386: 139)

گندمی که آدم می‌خورد و از بهشت اخراج می‌شود معنی عرفانی نیز دارد و بدین معنی که انسان به خاطر حب طعام از معنویت باز خواهد ماند. که در این بیت سعدی نیز می‌بینیم.

اندرون از طعام خالی دار      تا درو نور معرفت بینی  
تهی از حکمتی به علت آن      که پری پری از طعام تا بینی

(سعدی، 1385: 75)

گندم درداستان‌های مربوط به حضرت ابراهیم نیز چندین بار تکرار می‌شود و رویش سریع گندم و تبدیل سنگ به گندم برای ابراهیم ذهن را بر آن می‌دارد که کارکرد اساطیری که برای ابراهیم در نظر گرفته شده نوعی الهه برکت بخشی باشد که شاید خاستگاه این نگرش شباهت داستان ابراهیم با داستان سیاوش است و سیاوش که الهه نباتی است کارکردهای خود را به ابراهیم نیز منتقل کرده است.

ابراهیم برای تهیه غذا می‌رود اما پولی ندارد و ناامید می‌شود. «پس چون یک فرسنگ بشد، متحیر شد و ندانست که چه کند. آن جوال پر از ریگ کرد و باز سوی ساره آمد... ساره هاجر را گفت: برخیز و بنگر تا ابراهیم چه آورده است. هاجر بنگریست جوال پر از گندم دید. گفت: پر گندم است. پس ساره با هاجر از آن گندم دست آس کردند و بیخندند... دیگر روز از آن گندم بکشت بر لب چاه آن کشت برآمد و خدای عزوجل بر آن برکت کرد و اصل خواسته ابراهیم صلوات ا... علیه از آنجا بود و او را بسیار گندم گرد آمد و مردمان بیابان بیامدند و آن گندم از او بخریدند، به گوسپند و به بنده و پرستار تا چنان شد که ابراهیم توانگرتر شد از همه کس در آن بیابان». (بلعمی، 1386: 235)

همان طور که می‌بینیم گندم مظهر فراوانی و برکت بخشی است. برکت بخشی و مظهر وفور نعمت بودن گندم در خواب فرعون نیز به چشم می‌خورد. «فرعون به خواب دید چنانکه هفت خوشه گندم سبز و هفت دیگر خشک». (همان: 310) که نشانه هفت سال قحطی و هفت سال فراوانی است.

«هم چنین گندم غذایی آسمانی نیز محسوب می‌شود که کشت آن را جبرئیل به آدم آموخت و در اساطیر اهورامزدا به مشی و مشیانگ می‌آموزد». (ریاحقی، 1375: 393) «خوشه‌های گندم از نظر اساطیری همان نان عشای ربانی و بدن مسیح نیز می‌باشند». (کوپر، 1379: 269)

در بندهش نیز آمده: گندم غلات ستبر دانه را سرور است. (فرنیغ‌دادگی، بند هش: 89)

## روح گیاهان

اعتقاد به وجود ارواح و روان در وجود درخت قدمتی چندین هزار ساله دارد. این اعتقاد همواره با مراسم و آیین‌هایی همراه بوده که تا امروز نیز برخی از آن رسومات بر جای مانده است. درختان غول‌پیکری که حیات آن تا به امروز، مستلزم وجود تقدس برای آن بوده در ایران کم نیست. جنبه دیگری که تقدس درخت نزد اقوام کهن و حتی بعد از اسلام را به ما نشان می‌دهد وجود

درختان چند صد ساله در کنار مزار امامزاده‌هاست. هنوز این سؤال در ذهن ماست که وجود امامزاده است که درخت را مقدس کرده یا اینکه این وجود درخت است که به امامزاده تبدیل شده است.<sup>11</sup>

بیشتر نیز سخن از رویش سریع گیاه شد. یکی دیگر از مباحث درباره اسطوره گیاه، سبز شدن یکباره گیاه خشک است که نمادی از حیات مجدد و زندگی دوباره است. این موضوع در داستان حضرت یونس نیز آمده است. هنگامی که ماهی یونس را به کنار دریا می‌آورد و او را از شکم خود خارج می‌کند یونس بسیار ضعیف شده و توان ایستادن ندارد. «چوبی بود آنجا بر لب دریا چون درختی خشک شده. آن کدو بر آن چوب تنید و برگ پهن باز کرد و آن برگ هم اندر ساعت پدید آمد و پهن شد تا یونس را سایه کرد». (بلعمی، 1386: 751) برای بررسی داستان فوق باید نگرش انسان نخستین پیرامون تغییرات سال را بدانیم.

انسان نخستین با دیدن تغییرات فصل‌ها شگفت‌زده می‌شد. این تغییرات از نظر او بی‌دلیل نبودند. از نگاه او زمستان مظهر مرگ و بهار مظهر حیات است یعنی این‌که یک ایزد و یک اهریمن همواره در جدال هستند و کشته شدن دیو سرما یا خشکسالی بهار را به دنبال می‌آورد. این پیروزی بهار بر زمستان ویژگی‌ای است که نه فقط در فصلی خاص، بلکه در مورد انسان‌های خاص نیز اتفاق می‌افتد. یک انسان مقدس به دلیل ویژگی‌های درونی خود می‌تواند روح خفته درون گیاه را بیدار و آن را وادار به سبز شدن کند و یا اینکه خود گیاه در زمان لزوم سبز می‌شود.

ستون‌ها نماد درختان هستند. درخت و ستون هر دو در اساطیر یک خصوصیت را دارا هستند.<sup>12</sup> این مطلب را در تاریخ بلعمی به وضوح و بارها می‌توان دید. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که اولین ستون‌های خانه در زندگی انسان ابتدایی درختان بوده‌اند. «جرجیس پیامبر را در خانه‌ای حبس می‌کنند تا از گرسنگی بمیرد، دیوار می‌کشند، ستون‌های خانه، خرما می‌دهند و جرجیس خرماها را می‌خورد. این ارتباط ستون و درخت را می‌رساند. وجود ستون درخانه نشانه برکت است. نماد برکت نباتی است». (بهار: 1381: 275) نمونه آن در تاریخ بلعمی در داستان مریم وجود دارد. «از دور یکی درخت بدید درخت خرما بود خشک شده و برگ او ریخته و شاخ شکسته. مریم آن درخت جنبانید هم اندر ساعت خرما بیرون آورد و رطب گشت». (بلعمی، 1386: 674) نقل قول‌های متفاوتی که بلعمی درباره یک داستان انجام می‌دهد برخی برداشت‌های اساطیری ما را اثبات می‌کند. در داستان فوق (محل زادن عیسی) بلعمی دو روایت را نقل می‌کند که برداشت ما را از یکسانی ستون و درخت قطعی می‌کند. در نقل دیگر بلعمی چنین می‌نویسد: «و گروهی گفتند: مریم بار به مزگت بنهاد و اندر مزگت ستونی بود بر او بنا کرده بودند و آن ستون از خرما بود... پس مریم را گفت: بجنبان آن ستون را. بجنبانید زیر بام مزگت، برگ سبز بیرون آورد و خرما بیرون آمد». (همان: 675) خاستگاه این نگرش آن است که در ابتدا بهترین مکان‌های مقدس برای عبادت باغ‌ها بودند. که سند این سخن در ایران کم نیست. باغ‌های مقدس هنوز در ایران به جا مانده‌اند و یکی از شناخته شده‌ترین آنها باغ فین کاشان است که سروهای آن قدمت و تقدس باغ را ثابت می‌کنند. در بعضی تمدن‌ها واژگانی که برای معبد به کار برده شده است در اصل به معنی باغ می‌باشد. درخت - پرستی یکی از ویژگی‌های آریایی‌هاست.<sup>13</sup> (فریزر، 1383: 152)

---

1- «همه می‌دانیم که بسیاری مسجدها و امامزاده‌ها، و در مورد زردشتیان پیرها، در کنار چنارهای عظیم بنا گشتند» (بهار، مهرداد، 1381: 42).

2- حیات ستون در شعر مولوی: «سُتنِ حنانه از هجر رسول / ناله می‌زد همچو ارباب عقول /... /گفت پیغمبر: چه خواهی ای ستون / گفت جانم از فراق گشت خون (مولوی، 1386: 96).

1- لفظ آریایی به معنی دهقان، برزگر و شخم‌زن بوده است. (رضی، 1382: 121) که نشانگر اهمیت کشاورزی و به دنبال آن اهمیت درخت بین آریایی‌هاست.



در دوران‌های بعد و در عصر نوسنگی کاخ‌ها و بناهای عظیمی مثل تخت جمشید جای باغ را گرفتند و مراسم نیایش و عبادت در آنها انجام می‌شد. امروزه همه می‌دانند که تخت جمشید اصلی‌ترین مرکز برگزاری نیایش‌ها و مراسم‌های مقدس باستان بوده است نه مرکز حکومت و قصر پادشاه. انسان که فطرتاً نمادساز است برای خود نمادی از باغ‌های مقدس را در عبادتگاه‌های جدید خود بازسازی کرد. اصلی‌ترین رکن هر باغ مقدسی، درختان تنومند آن هستند که در عبادتگاه‌ها به صورت ستون ظاهر شدند.

حیات گیاه در داستان‌های دیگر نیز دیده می‌شود. در داستان موسی<sup>14</sup>، در صحرائی که موسی با همسر و فرزند در حال حرکت است که نگاهش به نوری می‌افتد. به گمان آنکه بتواند از آنجا و افرادی که آنجا هستند راه را بپرسد و غذایی تأمین کند به سمت آن می‌رود که با درختی روبه‌رو می‌شود که از آن آتش بیرون می‌آید. «موسی عصا برگرفت و برفت. چون نزدیک رسید، آتشی دید بر سر درختی نه به زمین. ایدون گویند که: آن درخت عوسج<sup>15</sup> بود. و عوسج خارینی بود بزرگ. و به خبر اندر ایدون آمده است که: از همه درختان بر زمین، نخست درخت عوسج رست. و گروهی گویند آن درخت مورد<sup>16</sup> بود». (بلعمی، 1386: 378)

در نگرش اساطیری هیچ چیز، بدون ریشه و هویت اساطیری نمی‌تواند ارزشمند و مقدس باشد. درخت آتش نیز باید از نوع درختان اساطیری با ویژگی‌های خاص باشد که مرکز تجلی خدا و ارتباط با موسی باشد.

هم‌چنین در تاریخ بلعمی با مراسم‌های ویژه که در کنار درختان تنومند و مقدس انجام می‌شده برخورد می‌کنیم. «و یکی درخت بود ایشان را از بیرون شهر، خرمابنی بزرگ. هر سال یک روز ایشان را عید بودی، و همه خلق زیر آن درخت گرد آمدندی. و آن درخت را جامه‌های دیا پوشیدندی و همه بتان زیر آن درخت آوردندی و گرد او طواف کردند و دیوان از میان درخت با ایشان سخن گفتندی. و ایشان درخت را قربان کردند و بازگشتندی». (همان: 869) این قبیل مراسم‌ها در بین اقوام مختلف وجود داشته است. مردمان باستان اعتقاد داشتند که یک درخت بزرگ نماینده یا فرمانروای همه گیاهان آن منطقه است و روح گیاهان در آن مستقر است. به همین علت در کنار آن جشن‌های مختلفی برگزار می‌شد. گاهی برای آن قربانی می‌کردند و گاه یک نفر به عنوان روح درخت با مردم صحبت می‌کرد. «بعضی درختان بزرگ بلوط و سایر درختان بزرگ سایه‌دار را محترم می‌داشتند و از آن‌ها پاسخ‌های غیبی می‌شنیدند<sup>17</sup>». (فریزر، 1383: 152)

«در عید یوحنا قدیس درختی را قطع کرده و با نوارهای رنگین می‌آریند و در جایی قرار می‌دهند... در کنار آن، مراسم جشنی می‌گیرند و سپس درخت را به آب می‌اندازند». (همان: 350)

1- «زندگی راستین پیامبران را همواره هاله‌ای از اسطوره فرا می‌گیرد». (آموزگار، ژاله و تفضلی، 1382: 7) این نکته حقیقتی است که در زندگی پیامبران وجود دارد و بررسی‌های اساطیری پیرامون زندگی و شخصیت پیامبران به معنی تکذیب حقیقت وجود آنان نیست بلکه باعث تقویت اعتقاد به پاکی آنان نیز می‌باشد.

2- عوسج: بفتح اول و سین بی نقطه و سکون ثانی و جیم نوعی از علیق باشد و آن درختی است که برگ آن را بپزند و در خضاب به کار برند (برهان قاطع، 1362: ج 3: 1385).

3- مورد: به ضم اول و سکون ثانی مجهول و ثالث و دال ابجد نام درختی است که آن را آس می‌گویند. برگش در غایت سبزی و بسبب نهایت سبزی آن را به زلف و گیسوی خوبان نسبت کنند و به معنی مهر و نگین هم آمده است (همان، ج 4: 2049).

1- برای بررسی نمونه‌های بیشتر در این زمینه رجوع شود به (شاخه زرین، فریزر، 1383، فصل شش (پرستش درختان)).

هم چنین در این داستان ارزش و اهمیت درخت خرما به چشم می‌خورد. نخل درخت حیات است. (کوپر، 1379: 362) در داستان مرگ هارون نیز ارتباط روح با درخت به شکلی دیگر به چشم می‌خورد.

«موسی هارون را از میان بنی اسرائیل بیرون برد به فرسنگی چند به جایی که کس ایشان را ندید. پس از دور اندر بیابان درختی دید، برفت با هارون و بر آن درخت شد. زیر آن درخت اندر تختی دید آراسته به فرش‌های الوان. هارون گفت: یا موسی آن که راست؟ موسی گفت: علی‌حال آن را خداوندی بود. گفت: مرا آرزو آمد که بر سر این تخت بخفتم. موسی گفت: بخفت... چون خوابش ببرد جان از او جدا شد و خدای تعالی آن تخت را با هارون به آسمان برد». (بلعمی، 1386: 474) ارتباط روح و درخت به صورت‌های دیگری نیز در اساطیر به چشم می‌خورد که شبیه داستان هارون است. «چینیان در کنار گورها درختی می‌کاشتند تا روح مردگان را نیرو دهد و به این ترتیب جسد را از تباهی حفظ می‌کردند و چون فکر می‌کردند که سرو همیشه سبز و کاج بیش از سایر درخت‌ها نیروی حیات دارند برای این کار ترجیح داده می‌شدند». (فریزر، 1383: 158) «بعضی از ساکنان فیلیپین گمان دارند که ارواح درگذشتگان بر درختان زندگی می‌کنند و آن هم بر بلندترین درخت‌ها که شاخ‌های خود را به هر سو گسترده‌اند. اما این تنها وجود روان درگذشتگان یا سکونت خدایان در درخت‌ها نیست که آنها را مقدس می‌کند این استقرار روان در درخت یا یکی بودن روان یا خدا با درخت به اعتقاد مردم بدوی نتایج بزرگی را برای انسان در بر دارد. از آن جمله این گونه درخت‌ها قدرت آن را دارند که باران بیاورند خورشید را به درخشش وادارند، گله‌ها را افزایش بخشند و زنان را به بارداری و زایش یاری دهند». (بهار، 1381: 44) هم چنین درخت‌ها، گل‌ها و گیاهان نماد مرگ و رستاخیز، قوه حیات و چرخه حیاتند. (کوپر، 1379: 318)

## میوه‌ها

صحبت از درختان و گیاهان و مقدس بودن آنها بدون توجه به ارزش میوه و محصولات دیگر کشاورزی امکان‌پذیر نیست. این حاصل ارزشمند درخت، که زمانی تنها منبع تأمین غذای بشر در مناطق جنگلی و غیر هموار بوده است نیز در اساطیر از ارزش و اهمیت خاص برخوردار است. برخی سیب<sup>18</sup> یا انار را از میوه‌های بهشتی می‌دانند. تاریخ بلعمی نیز از این نگرش و دید نسبت به میوه‌ها خالی نیست.

«خدای تعالی از میوه‌های بهشت چون ترنج و نارنج و بادرنگ و مورد به آدم فرستاد. و عضای موسی از شاخ آن درخت مورد بود. و از میوه‌های بهشت او را سی‌گونه میوه فرستاد خوردنی، تا همه بر زمین بنشانند. و از آن ده‌گونه با پوست و ده‌گونه بی‌پوست و به میانه اندر دانه و ده‌گونه بی‌پوست و بی‌دانه<sup>19</sup>». (بلعمی، 1386: 143) و در ادامه اسامی آن میوه‌ها را می‌آورد.

هم چنین در داستان یوسف آنجا که زلیخا می‌خواهد دلیل عشقش به یوسف را به زنان دیگر دربار، نشان دهد و زیبایی یوسف را به رخ آنان بکشد نیز می‌گوید: «و هر کسی را ترنجی بنهاد. و از پس آنکه طعام و شراب خورده بودند هر یکی را کاردی به دست اندر نهاد». (بلعمی، 1386: 302)

میوه‌هایی که ذکر آنها شد از گونه میوه‌هایی هستند که اهمیت و تقدسشان به دلیل رنگ و شکل ظاهرشان می‌باشد. «میوه‌های زرد رنگ نماد خورشیدند رنگ زرد روشن یا طلایی؛ نور خورشید است». (کوپر، 1379: 170) «ترنج نیز یکی از سه میوه متبرک

1- شکل مدور سیب مظهر تمامیت و وحدانیت است. هم چنین سیب میوه درخت حیات است (باحقی، 1375: 214).

2- در بندهش میوه‌ها و گیاهان از درخت همه تخم به وجود می‌آیند و به طور مفصل نام برده شده‌اند (بندهش، 1380: 87).

چین در کنار هلو و انار است». (همان: 89) «ترنج نام میوه‌ای است معروف که در پهلوی واترنگ و در فارسی بادرنگ و بالنگ و ترنج دیده می‌شود بادرنگ همان ترنج است و پوست آن را مربا می‌کنند.

نظامی خورشید را به نارنج تشبیه کرده است.

برآمد یوسفی<sup>20</sup> نارنج در دست ترنج مه زلیخاوار بشکست». (شمیسا، 1378: 279)

ارزش و اهمیت انار هم چنین به خاطر داشتن برگ‌های سبز و تند و گل خاصی که دارد نیز بوده است. گل انار که شباهت بسیاری به کلمه گلنار دارد شبیه شعله‌های آتش است. باید به جزء نار به معنی آتش در کلمه انار توجه داشت. در بسیاری از درختان و میوه‌ها این جزء دیده می‌شود. نام‌هایی مثل نارون، نارگیل<sup>21</sup>، انار، نارنج، نارنگی، گلنار ذهن را به سمت درخت آتش سوق می‌دهد. برخی شاهان همواره میوه‌ای مثل سیب یا پرتقال در دست داشتند که نشانه قدرت شاه و عظمت او بود. با این کار شاه همواره نمادی از خورشید را در دست داشت و احتمالاً این تسلط او بر همه چیز را نشان می‌داد.

نکته بسیار مهم در مورد این‌که چرا یک گیاه یا میوه ارزش اساطیری می‌یابد این است که: «هیچ نباتی به خودی خود شریف و ارزشمند نیست، بلکه فقط از طریق مشارکت با یک نمونه ازلی و یا به سبب تکرار اعمال و خواندن اوراد و نیرنگ‌هایی که آن را از قلمرو ناسوتی پیرامونش جدا کرده متبرکش می‌سازد». (الباده، 1378: 45) برخی میوه‌ها و گیاهان نیز به دلیل اینکه اولین بار یک ایزد آنها را چیده است مقدس شده‌اند.

## دفع شر

تصور تقدس برای گیاه ذهن را بر آن می‌دارد که گیاه می‌تواند شیاطین و نیروهای اهریمنی را دور کند. روح و خاصیتی که در چوب نهفته است خود باعث نابودی اهریمن می‌شود. این موضوع را در داستان‌های مختلفی می‌توان دید. درباره گیومرث چنین آمده است:

«سلاح او یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی نام خدای بزرگ بر آنجا نبشته و هر کجا دیو و پری دیدی به سنگ و بدان نام برترین خدای تعالی او را هزیمت کردی و همه بر میدی». (بلعمی، 1386: 163) داود نیز با قلاب سنگ جالوت را کشت. «قلاب سنگی داشت که هیچ سنگ از آن خطا نمی‌رفت». (همان: 507)

«چوب از نظر اساطیری خاصیت جای‌گیری روح محض را در خود دارد». (باحقی، 1375: 365) مثل چوب گزی که در داستان رستم و اسفندیار با راهنمایی سیمرغ به شکل تیر در آمد و به چشم اسفندیار خورد. تیر آرش نیز تیری است که توسط یکی از ایزدان هدایت می‌شود.

منوچهرشاه در حصار شهر آمل توسط افراسیاب محاصره شد و آن محاصره ده سال طول کشید تا اینکه صلح‌نامه‌ای نوشتند. آرش که قوی‌ترین تیرانداز سپاه منوچهر بود بالای دماوند رفت تا تیری بیندازد و مرز ایران و توران را معلوم کند. «تیر از طبرستان و گرگان و نیشابور و سرخس و مرو گذشت و بر راست جیحون افتاد». (بلعمی، 1386: 350) تیری که آرش پرتاب می‌کند یک تیر معمولی نیست. در اساطیر درباره این تیر ویژگی‌هایی ذکر شده است. «آنگاه سپندارمذ<sup>22</sup> به سرای منوچهر در آمد و به او فرمان

1- مهر روشنایی روز و خورشید، چشم اوست. در این بیت می‌توان یوسف را روشنایی و نارنج را خورشید در نظر بگیریم.

2- «هر درخت نارگیل روح دارد؛ از بین بردن درخت نارگیل با مادرکشی برابر است زیرا این درخت مثل مادر به آن‌ها حیات می‌بخشد و غذا می‌رساند» (فریزر، 1383: 154).

1- آدونیس (Adonis)

داد که تیر و کمانی بسازد که چوب آن از درختی ویژه، پر پیکان از عقابی خاص و آهن آن از معدنی ویژه باشد... آن گاه خداوند باد را فرمان داد تا تیر آرش را از فراز کوه رویان به فرغانه و طبرستان برساند». (گویری، 1385: 146)

یکی از زیباترین رگه‌های اساطیری که در تاریخ بلعمی دیده می‌شود ویژگی دو شاخ بودن عصایی است که حضرت موسی از شعیب می‌گیرد. «بدان میان اندر یک عصا بود او را سر دو شاخ، و یکی فرشته آورده بود و شعیب را به ودیعه نهاده بود». (بلعمی، 1386: 376)

عصای دو سر می‌تواند همان عصایی باشد که در اساطیر دو مار به دور آن پیچیده است و عصای هرمسی نامیده می‌شود. «دو مار که به دور آن عصا پیچیده است مظهر تضاد هستند، مظهر بیماری و سلامتی‌اند و تقابل ضدین را می‌رساند. مظهر خیر و شر و آب و آتش‌اند». (کوپر، 1379: 260) این عصا که موجب نابودی فرعون می‌شود در عین حال نیز نشان هدایتی برای فرعون است. خود مار در اساطیر دو کارکرد مثبت و منفی دارد هم خیر است و هم شر. در نظر شیعیان شمشیر امیرالمومنین علی (ع) نیز دو شعبه و دو سر است. ذوالفقار نیز در عین حال که کافران و مشرکان را می‌کشد مایه حیات حق، عدالت و اسلام می‌شود.

عصای موسی از چوب درخت مورد است. (بلعمی، 1386: 143) مورد در اساطیر درختی مقدس محسوب می‌شود. برای مورد خاصیت‌های زیادی ذکر شده است ولی آنچه با عصای موسی ارتباط دارد خاصیت همیشه سبز بودن مورد است. (یاحقی، 1375: 399) سبز بودن دایمی یعنی اینکه دیو سرما و خشکسالی نمی‌تواند به مورد صدمه‌ای بزنند. پس مورد دشمن دیو و نیروهای اهریمنی است. عصای موسی تبدیل به مار می‌شود و فرعون را که مظهر شرارت است دور می‌کند.

دافع شر بودن مورد در داستان شاپور نیز به چشم می‌خورد. آنجا که شاپور دختری را به زنی می‌گیرد که آن دختر با خیانت به پدر خود باعث تسلط شاپور بر سلطنت پدرش می‌شود. شاپور متوجه زخمی می‌شود که باعث رنجش آن دختر شده و استخوان بدنش پیداست از دیدن شکل و رنگ عجیب استخوان بدن آن دختر تعجب می‌کند. از او در مورد غذایش سؤال می‌کند و دختر می‌گوید پدرش بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها را به او می‌داده شاپور او را می‌کشد تا به سزای خیانت به چنین پدری برسد. (بلعمی، 1386: 787)

اهمیت مورد در اساطیر ملل دیگر نیز به چشم می‌خورد. «در اساطیر یونان وقتی اودنیس<sup>23</sup> کشته می‌شود در مرگش درخت مورد حمل می‌کنند. مورد درخت همیشه سبز است». (بهار، 1381: 267) خاصیت دیگر مورد این است که «ماهیت حیاتی دارد و نفس حیات را منتقل می‌کند. نماد جوانه‌زنی زندگی، تولد دوباره و تجدید حیات است». (کوپر، 1379: 357) هم‌چنین در اساطیر مورد درخت اهورامزدا دانسته شده است. (یاحقی، 1375: 399)

## الهه برکت‌بخشی

در اساطیر شخصیت‌هایی وجود دارند که نماد و الهه برکت‌بخشی، رشد گیاه و فراوانی‌اند. در داستان‌های انبیاء نیز حضور و اهمیت گیاه در کنار نبرد با نیروی شر خود را نشان می‌دهد. این حضور تا بدانجا پیش رفته است که نام یکی از انبیاء برگرفته از رنگ سبز گیاه است. خضر که از انبیاء بزرگ به شمار می‌رود پیامبری است که هر کجا قدم بگذارد یا بنشیند آنجا سبز می‌شود. کلمه خضر به معنی سبز است. خضر را پیامبر سبز نیز گفته‌اند. «خضر را از آن بهر خضر خوانند که روزی بر سنگی خشک بنشست چون برخاست آن سنگ از زیر او بیرون گیاه سبز رسته بود». (بلعمی، 1386: 443) هم‌چنین بلعمی این داستان را برای آدم نیز نقل کرده است. هر کجا آدم در مسیر حج پا نهاد آبادانی و سرسبزی و بین آن بیابان است. (همان: 143)

1- سپندارمذ به معنی اخلاص و بردباری مقدس است. سپندارمذ با نماد زنانه، دختر اورمزد به شمار می‌آید (موزگار، 1388: 17).

این ویژگی در اسطوره‌های مربوط به یکی از الهه‌های نباتی هند نیز به چشم می‌خورد. «در اساطیر هندی رام<sup>24</sup> که یک الهه نباتی است هر کجا قدم می‌گذارد زیر پایش سبز می‌شود» (بهار، 1381: 265)

در تاریخ بلعمی داستان‌های مربوط به کی‌قباد، سیاوش<sup>25</sup>، کی‌خسرو، منوچهر، اسفندیار، بهمن با همان کارکردهای اساطیری (با کمی تغییر در شکل داستان) ذکر شده است که در اکثر موارد الهه آب، ایزد نباتی یا ایزد برکت دهنده هستند. سیاوش در لایه‌های نهفته داستان، یک الهه نباتی است. داستان‌های مربوط به ابراهیم و یوسف از جنبه‌های مختلفی شبیه به داستان سیاوش می‌باشد. گذر سیاوش از آتش و در آتش انداختن ابراهیم و همچنین تهمت ناروا به شخصیتی پاک در داستان یوسف و سیاوش مشترک است. جالب‌تر آنکه در تاریخ بلعمی داستان‌های ابراهیم علیه‌السلام با رویش گندم و برکت‌بخشی از طریق کشت گندم و یوسف با کنترل قحطی و کشت و حفظ گندم روایت شده است.

جرجیس نیز به دلیل اختلاط ایده‌های گیاهی به داستان‌های مربوط به او به یک الهه برکت‌بخشی تبدیل شده است. «پس ملک جرجیس را به گرسنگی عذاب کرد و به خانه گندپیری فرستاد، او را هیچ نان نبود... و بدان خانه اندر ستونی بود بر او سقف خانه نهاده، جرجیس دعا کرد، آن سبز شد و بار بیرون آورد. هر که را بایست از آن میوه درخت همی خورد. و سر آن ستون بر بام بر شد و درختی بزرگ شد» (بلعمی، 1386: 765) پیرزن نماد نازایی، خشکسالی و بی‌برکتی است. (بهار، 1381: 329) اما جرجیس در جایی که مظهر خشکی و بی‌برکتی است برکت و سبزی می‌آورد پس در این داستان جرجیس الهه برکت‌بخشی می‌شود. ادامه داستان به این شکل است که وقتی ملک آن درخت سبز را می‌بیند دستور می‌دهد آن را قطع کنند. جرجیس دعا می‌کند دوباره درخت خشک می‌شود. خشک شدن دوباره نشانه زمستان است. هم‌چنین پیرزن فرزندی دارد، بی‌چشم و بی‌گوش و بی‌زبان و بی‌دست و بی‌پا که جرجیس او را شفا می‌دهد. فرزند پیرزن نیز می‌تواند زمین بی‌حاصل و خشک باشد. جرجیس با وجود برکت بخشنده خود آن را سبز و شاداب می‌کند. در اوستا نیز آباد کردن زمین‌های خشک جزو اعمال ارزشمند محسوب می‌شود.

«کیست چهارمین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟ اهوره مزدا پاسخ داد: ای سپیتمان زرتشت!

کسی است که هر چه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارد؛ کسی است که زمین‌های خشک را آبیاری و زمین‌های تر را زه کشی کند» (اوستا، دوستخواه، 1382: 681)

همان طور که گفته شد جرجیس الهه برکت‌بخشی است. که در داستان‌ها اشکال مختلف می‌گیرد.

«جرجیس دعا کرد، اندر ساعت آن همه چوب‌ها سبز گشت و هر چوبی برگ آورد و میوه بار آورد و ایشان بخوردند» (بلعمی، 1386: 763) در ادامه جرجیس را می‌سوزانند اما ناگهان ابرهای سیاه می‌آیند.

«آتش باریدن گرفت و بانگ رعد و درخش برق برخاست و جهان تاریک شد و سیاه گشت چون شب... و بانگی برآمد که همه خلق تمام بنشینند و بیهوش گشتند پس چون به هوش آمد نگاه کرد جرجیس بیامد و پیش ملک بایستاد و آن وقت که جرجیس را بدان صورت اندر کردند، تاریکی اندر جهان پدید آمد و چون جرجیس باز زنده شد و بیامد، بانگ از آسمان بنشست و آفتاب بیرون آمد» (همان: ص 764)

جرجیس نماد و الهه برکت‌بخشی است که در اثر رعد و برق نازل می‌شود و نیز الهه خورشید است که با آمدنش ابرهای تیره می‌روند و نور و روشنی همه جا را می‌گیرد. درباره جرجیس رسوم خاصی نیز وجود دارد. «در عید جرجیس قدیس (بیست و

1- رام (Rama) از ایزدان هند.

2- سیاوش به نوعی یک الهه نباتی است. برای بررسی بیشتر رجوع شود به صفحات 169، 170 و 171 کتاب اسطوره تا تاریخ.

سوم آوریل) جوانان درختی را که شب عید قطع کرده‌اند با گل و بوته می‌آرایند. مردم همراه با رقص و موسیقی و پایکوبی درخت را با خود می‌برند. چهره اصلی جمعیت جرجیس سبزگون است که جوانی سر تا پا پوشیده از شاخ و برگ صنوبر است. در پایان مراسم، آدمکی را به جای جرجیس سبزگون توی آب می‌اندازند». (فریزر، 1383: 170)

یکی دیگر از داستان‌هایی که بسیار تکرار شده است و بلعمی نیز بدان اشاره کرده است داستانی است که در آن شخصی که معمولاً جنبه‌ای از تقدس دارد وارد درخت می‌شود.

«شعیا ایشان را پند داد، ایشان آهنگ کشتن وی کردند. شعیا بگریخت و به میان درختی اندر شد و ابلیس ریشه دستار شعیا بگرفت تا ایشان بدانستند که به میان آن درخت است و آن درخت با وی به دو نیم کردند». (بلعمی 1386: 585) در مورد زکریا و جرجیس نیز به همین ترتیب داستان مشابهی وجود دارد.

«پس بنی اسرائیل پس او برفتند و بر در شهر درختی بود، به میان آن درخت فرو شد. ایشان تا زیر درخت بیامدند، گفتند: به میان آن درخت چگونه شود؟ ندانستند که به میان درخت اندرست. ابلیس خویشتن را بدیشان پیدا کرد و گفت: زکریا بدین میان اندرست... آره بیاوردند و درخت را پاره‌ای بیریدند. تا خونس بدوید و ازو کس را آگاهی نیست و ندارد». (همان: 684) داستان جرجیس نیز چنین است: «ملک بفرمود تا او را بر دو چوب بر بستند و به آره به دو نیم کردند، و هر نیمی به هفت پاره کردند». (همان: 761)

از نظر انسان‌های پیشین درختان دارای ارواح مقدس هستند. هم‌چنین روح انسان با درخت پیوندی محکم داشته است. اعتقاد به این که ارواح پاک در درختان آرامش می‌گیرند یا اینکه روح درختان به صورت انسان یا موجودات دیگر باعث برکت‌بخشی می‌شود ذهن انسان‌های پیشین را به سوی داستان‌های این چنین سوق می‌داد.

## نتیجه

اساطیر داستان‌های سرگرم‌کننده و پوچ نیستند که برای سرگرم کردن ساخته شده باشند. اسطوره‌ها لایه‌های ماورایی تاریخ هستند که با گذر زمان با آن آمیخته می‌شوند و از ترکیب این دو تاریخ شکل می‌گیرد. برخی از آثار تاریخی و دینی را می‌توان با باورهای اساطیری منطبق دانست و به ویژه کتاب‌های تفسیری و تاریخی مانند تاریخ بلعمی پیش از آن که تاریخی صرف باشند، متونی اساطیری به حساب می‌آیند.

## منابع و مآخذ

- 1- آموزگار، ژاله. تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت، چاپ یازدهم، 1388.
- 2- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی. اسطوره زندگی زردشت. تهران: چشمه، چاپ پنجم، 1382.
- 3- ابن خلف تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر، 1362.
- 4- ارشاد، محمدرضا. گستره اسطوره. تهران: هرمس، چاپ دوم، 1386.
- 5- الیاده، میرچا. اسطوره بازگشت جاودانه. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: قطره، 1378.
- 6- اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. گزارش جلیل دوستخواه، تهران: مروارید، چاپ هفتم، 1382.
- 7- بلعمی، ابوعلی. تاریخ بلعمی. تهران: هرمس، 1386.
- 8- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ. گردآوری ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: چشمه، چاپ سوم، 1381.

- 9- دادور، ابوالقاسم و الهام منصوری. درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان. تهران: دانشگاه الزهراء، کلهر، 1385.
- 10- رضی، هاشم. دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت. تهران: سخن، 1382.
- 11- رضی، هاشم. دانشنامه ایران باستان: عصر اوستایی تا پایان دوران ساسانیان. تهران: سخن، 1381.
- 12- سعدی، مصلح بن عبدالله. کلیات سعدی. به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: زوآر، چاپ سوم، 1385.
- 13- شمیسا، سیروس. فرهنگ اشارات. ویرایش دوم. تهران: میترا، 1387.
- 14- شمیسا، سیروس. نقد ادبی. تهران: میترا، چاپ سوم، 1388.
- 15- فرنیغ‌دادگی، بندهش. گزارنده مهرداد بهار. تهران: توس، چاپ دوم، 1380.
- 16- فریزر، جیمز جرج. شاخه زرین. ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه، 1383.
- 17- کوپر، جی.سی. فرهنگ نمادهای مصور. ترجمه ملیحه کرباسیان. تهران: فرشاد، 1379.
- 18- گویری، سوزان. اناهیتا در اسطوره‌های ایرانی. تهران: فقنوس، 1385.
- 19- مولوی، جلال‌الدین محمد. مثنوی معنوی (تصحیح نیکلسون). تهران: هرمس، چاپ چهارم، 1386.
- 20- هینلز، جان. شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه، چاپ چهاردهم، 1388.
- 21- یاحقی، محمدجعفر. فرهنگ اساطیر. تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم، 1375.

Archive of SID